

به چالش کشیده شدن به منظور کسب انعطاف پذیری

مصاحبه با الکساندر گورباچوک، مربی تیم طلائی ایه آقایان المپیک ۲۰۲۰

بخش دوم

ترجمه: عباسعلی فاریابی

درک پویایی شمشیربازی بین المللی برای ما که عمدتاً در سطح ورزش جوانان کار می کنیم بسیار جذاب است. این سطح از شمشیربازی بسیار متفاوت است، از روش های آموزش گرفته تا سخت گیری های مورد نیاز در آموزش. استرس این سطح از رقابت ها همه را درگیر می کند، و آماده شدن برای مقابله با این نوع استرس گاهی اوقات به روش های غیرعادی و بحث برانگیز کشیده می شود.



الکساندر گورباچوک مربی تیم ایه مردان ژاپن و برنده مدال طلائی المپیک ۲۰۲۰ در مورد آنچه که برای رسیدن به طلا لازم است، چه در اوج و چه در پایین ترین سطح، صحبت می کند. در مصاحبه عمیق ما با گورباچوک، او به ما می گوید که واقعاً در مورد موضوعاتی که در شمشیربازی المپیک مطرح شده است، چه فکر می کند.

الکساندر که از اتحاد جماهیر شوروی و پس زمینه اوکراینی آمده است، باید یاد می گرفت که چگونه باید بین تفاوت های اساسی آموزش شمشیربازی و فلسفه ورزش در ژاپن، دانستنی های خود و آنچه برای موفق شدن لازم است، نوابری کند. کوچک کردن شکاف فرهنگی بین این دو حقیقت بسیار چالش برانگیز بوده، اگرچه موفقیت باورنکردنی تیم او در المپیک ۲۰۲۰ ثابت می کند که روش های گورباچوک ارزشمند بوده است.

ژرفای نیازهای احساسی و انعطافی که برای رسیدن یک شمشیرباز به این بلندترین قله لازم است باور نکردنی است، و راه رسیدن به بالای این کوه آسان نبود. الکساندر در این مصاحبه به صراحت در مورد بحث و جدل پیرامون تعلیق او از مربیگری، رابطه اش با ورزشکارانش و اینکه چگونه فلسفه مربیگری او بر پایه آماده سازی ورزشکارانش برای واقعیت های رقابت استوار است برای ما بیان می کند.

این مقاله بخش دوم مصاحبه سه قسمتی ما با گورباچوک است. در قسمت ۱، او ما را با تجربه المپیک تا رسیدن به مرحله پایانی آشنا کرد. بخش ۳ بر روی آنچه در آینده برای شمشیربازی و برای حرفه خود او به وجود خواهد آمد متمرکز خواهد بود. در اینجا و در بخش ۲، او پرده را کنار می‌کشد تا عملکرد درونی برترین تیم اپه آقایان جهان را به ما نشان دهد.



قسمت دوم مصاحبه ما با الکساندر گورباچوک، مربی طلایی المپیک

به عنوان مربی یک تیم ملی اپه سطح بالا، رقابت های جهانی را چگونه دنبال می‌کنید؟

ما همیشه در مورد کشورهای پیشرو شمشیربازی صحبت های زیادی داشته ایم، به خصوص شمشیربازی در آسیا که برجسته تر نیز شده است. کره ای ها نه تنها در قاره آسیا بلکه در صحنه شمشیربازی جهان همیشه کشوری مسلط بوده اند. آنها همیشه خوب بوده اند. جامعه شمشیربازی ژاپن همیشه گفته است: "کره قوی است! و بازی در برابر چینی ها برای ما راحت تر است." اما من همیشه گفته ام، "نه، من این را قبول ندارم، زیرا هیچکس شکست ناپذیر نیست!"

در طول کار طولانی من با ژاپن، بارها با کره و چین روبرو شده ایم. من همیشه به شمشیربازانم توضیح داده ام که چین برای ما حریف خطرناک تر و ناراحت کننده تری است، زیرا همه قد بلند هستند. یک مربی فرانسوی با تیم ملی چین کار می کند و این تیم بسیار منضبط شده است. وقتی صحبت از فاصله می شود، آنها بسیار قوی تر از گذشته شده اند. نسل قدیمی آنها در کار با تیغه و پاها بسیار قوی تر بودند و این تیم فعلی تسلط بیشتری بر فاصله دارند در حالی که در کار با تیغه ضعیف هستند.

با توجه به اختلاف قد و تمرین آنها، ما مجبور بودیم در زمینه فاصله دو برابر کار بکنیم. و وقتی قرار باشد روی فاصله زیاد کار بکنید، اشتباهات زیادی مرتکب می‌شوید و درست کردن کار با تیغه دشوار می‌شود. بازیکنان تیم من هنوز هم می‌گویند: "چینی ها برای ما راحت تر هستند!" اما من می‌گویم: "نه، بچه ها، باور کنید، اگرچه کره ای ها از چینی ها قوی تر هستند، اما آنها دقیقاً مثل ما هستند. آنها کوتاه قد هستند. آنها خیلی سریع نیستند. آنها در مسابقه دیالوگ حرکتی می‌کنند و شما می‌توانید با کار با تیغه آنها را فریب دهید." من همیشه به این مطلب فکر می‌کرده ام و بارها برایشان توضیح داده ام.

در آخرین مسابقات گزینشی المپیک، کره ای ها را شکست دادیم. و قبل از المپیک، در آخرین مرحله مقدماتی، ما تنها با اختلاف یک ضربه به آنها باختیم. آنجا بود که ذهن شمشیربازهایم کمی بازتر شد و در نیمه نهایی مرا باور کردند. به آنها گفتم که پارک به نظر من خسته به نظر می‌رسد. او به نوعی شبیه خودش نبود.

شاید این به دلیل مسئولیتی بود که او احساس می کرد؟

بله، او در آن زمان هیچ مدالی نداشت و کمی نگران بود. پارک ریسک بالایی کرد با این امید که به سکو برسد، اما من او را خوب می شناسم. من بازی های او را خوب تماشا کردم، مسابقاتش را روی ویدیو آنالیز کردم. پیش از این، یامادا به هیچ وجه نمی توانست به خوبی مقابل او بازی کند. اما در این مورد، او طوری ظاهر شد که او را ۵ بر ۴ برد. پس از آن، آنها به گفته من ایمان آوردند. به آنها گفتم: "بچه ها، ببینید، این گونه است - همه چیز مال ما شد...!"

این بازی و پیروزی شما بود. از بیرون به نظرم رسید که کره ای ها کمی دست و پای خود را گم کرده بودند؟ به خصوص بعد از ضربه های اول.

بله. تیم کره خودش را کاملا باخته بود. در اولین بازی، من از فرصت استفاده کردم. من روی یامادا مقابل پارک شرط بستم. این یک ریسک بود، چون قبل از آن در کانادا، یامادا ۴-۵ به او باخته بود. به همین دلیل می دانستم که اگر در این مسابقه او را در رده دوم یا سوم قرار دهم، پارک شانس بیشتری مقابل او خواهد داشت. بنابراین او را در بازی اول گذاشتم، که حداکثر پنج ضربه بدهیم، با این امید که بتوانیم دوباره به بازی برگردیم. اگر او را در وسط یا آخر قرار می دادم، هیچ شانس وجود نداشت. یامادا شلیک خود را زد و از پارک امتیاز گرفت! و از این پس کره ای ها که توقع داشتند پارک چند امتیاز ذخیره کند، نتوانستند از تاکتیک های اولیه خود استفاده کنند. آن ها مجبور بودند در بقیه مسابقه خود را جمع و جور کنند و سعی کنند تا مسابقه را نجات دهند. اما از طرف ما، کانو حالا احساس خوبی داشت، او یاماها هم حس خوبی پیدا کرده بود و بازی آنطور که باید پیش رفت.



فکر کردن درباره شمشیربازی

کره ای ها در ۶ راند اول همه چیز را از دست دادند، اما سپس شروع به جبران کردند. آیا ذخیره تاکتیکی به قدر کفایت برای آنها باقی نمانده بود؟ معلوم بود که مدال از آن شما می شود و در فینال به مصاف روس ها خواهید رفت. آنها تیم قدرتمندی بودند و همه ورزشکاران آن سن بالا بودند، بنابراین مدال برای آنها ضروری و مهم بود. در آن لحظه چه فکری داشتید؟

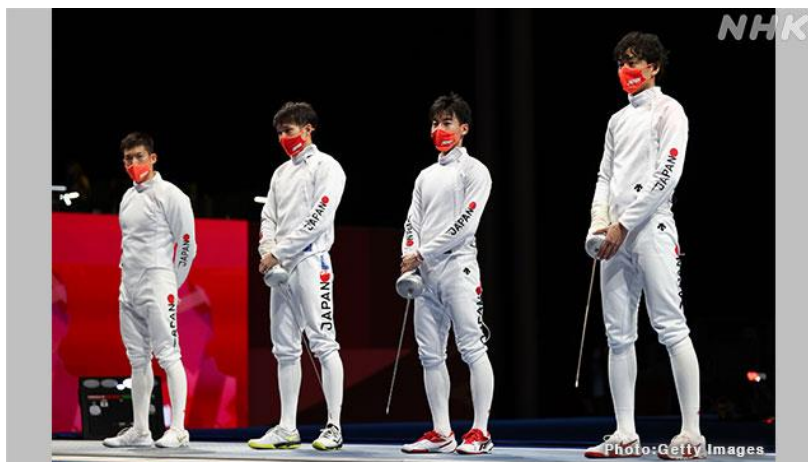
من این را یک موفقیت بزرگ برای خودمان می دانستم، قطعاً. در آن لحظه نه به مدال فکر می کردم و قطعاً نه به طلای المپیک. من تنها به شمشیربازی داشتم فکر می کردم. من فقط باید به ترتیب درست بازی بچه ها فکر می کردم. کانو همیشه آخرین مبارزه را بازی می کرد، و من همیشه جای او یاماها و یامادا را باهم تغییر می دادم. من بازی روس ها را تماشا کردم که چه کسی شروع کننده بود، چه کسی در وسط بازی می کرد. و چه کسی در آخرین بازی خواهد جنگید. اینها افکار اصلی من بودند. در نهایت تیم مان را درست و موفق چیدم.

من از بازی بین یامادا و گلازکوف خوشم آمد. من فکر می‌کنم که گلازکوف یک شمشیرباز بسیار قوی است. او آنقدر بازیکن سختی است که حریفش را ناراحت می‌کند. شما می‌توانید یک کتابچه راهنمای شمشیربازی در مورد او بنویسید. اما یامادا بیشتر یک جنگنده دفاعی است. یامادا سه اتک تمیز انجام داد و گلازکوف فرصتی برای واکنش نداشت. پس از آن، گلازکوف کمی عقب نشینی کرد. در این لحظه بود که ما یک پیروزی کوچکی بدست آوردیم. پس از اینکه او یاما برای اولین بار چهار یا پنج ضربه به ثمر رساند، بیدار دستاورد او یاما را خنثی کرد. بیدا با قدرت بازی می‌کرد، اما لحظه بسیار خطرناکی بود.

بازی قبل از آخر بین یامادا و سوخوف بود. سوخوف ضربه اول را زد، سپس ضربه دوم، حتی ضربه سوم را هم به یامادا زد. خیلی اعصاب خردکنی بود، و یامادا نگران شده بود. من برای یک حرکت خاصی دستور دادم و یامادا در آن موفق شد. نکته اصلی این بود که من فهمیدم که اگر سوخوف فشارش را بیشتر کند، برای یامادا سخت می‌شد که خودش را نگه دارد.

بعد از مسابقه، از سوخوف پرسیدم: "چرا تا آخر فشار نیاوردی؟ هنوز ۳۰ ثانیه فرصت داشتی چرا زورت را نزدی؟" او پاسخ داد: "فکر می‌کردم چهار ضربه برای بیدا کافی باشد، چون او شماره یک تیم است و کانو را راحت شکست می‌دهد. مطمئن بودم که بیدا تنها با چهار ضربه عقب افتاده زمان کافی خواهد داشت، و نمی‌خواستم ریسک کنم."

اما کافی نبود، بقیه اش هم به تاریخ پیوست.



و تاریخ ساخته شد! شما و تیمتان چگونه این موفقیت چشمگیر را جشن گرفتید؟

اوه، تیم احتمالاً هنوز در حال جشن گرفتن است [یادداشت سردبیر: مصاحبه ما در ۷ سپتامبر ۲۰۲۱ انجام شد]. البته روز اول دوربین های تلویزیونی، مصاحبه ها و... ما را احاطه کرده بودند. آنها می‌خواستند مرا یک هفته دیگر در دهکده المپیک نگه دارند تا جشن را ادامه دهند، اما من تصمیم داشتم پرواز کنم تا به تعطیلات بروم و استراحت کنم. به آنها گفتم شما می‌توانید به جشن ادامه دهید و ما بعداً بیشتر جشن خواهیم گرفت. بچه ها هنوز در شکوه آن پیروزی شنا می‌کردند و لیاقتش را هم داشتند! آنها تقریباً هر روز برنامه تلویزیونی، مصاحبه، مهمانی، رویداد، اسپانسر و غیره داشتند.

کسانی که شمشیربازی را می‌فهمند می‌دانند که گرفتن مدال طلای المپیک در ایه چقدر سخت است! من از افزایش محبوبیت ایه و شمشیربازی که به خاطر این مدال در راه است خوشحالم. شمشیربازی در سراسر ژاپن روز به روز محبوب تر می‌شود. این همان موفقیت و پیروزی است!

قهرمان ملی آنجا کیست - کانو یا شما؟

نمی‌دانم. من واکنش تمام مسئولین فدراسیون شمشیربازی ژاپن را، درست پس از مراسم اهدای جوایز المپیک، زمانی که به خاطر کسب مدال طلای المپیک در آسمان هفتم پرواز می‌کردند، دیدم. آنها خیلی از من تشکر کردند. این قدردانی و سپاسگزاری به راحتی حاصل نشد.

روح اسرارآمیز روسی یا تفاوت در ذهنیت

آیا با تفاوت ذهنیت فدراسیون شمشیربازی ژاپن و ورزشکاران تان مشکلی نداشته اید؟

البته، این تفاوت ذهنی کاملاً محسوس است. من در مسیر کارم با چالش های زیادی روبرو شدم. من همیشه از عدالت دفاع کرده ام، و تا جایی که می توانستم برای تیم جنگیده ام. من در مورد آن مسائل زیاد با فدراسیون درگیری نداشتم، اما همیشه از نظراتم دفاع کردم. برای ژاپنی ها، سبک من غیرعادی است - من یک مربی احساساتی تر و حتی یک مربی تهاجمی هستم. از یک طرف فدراسیون شمشیربازی ژاپن این تفاوت ذهنی را درک کرد. از طرف دیگر مرا سرزنش می کردند و می گفتند که باید نرم تر باشم.

موقعیتی به وجود آمد که از قبل برای همه شناخته شده بود، وقتی **به اوایاما سیلی زدم** تا او را از گیجی بیدار کنم و سر عقل بیاورم. همه دنیا از این وضعیت خبر دارند. من به آنها توضیح دادم که بدون داشتن استحکام و صلابت، رسیدن به هدف بسیار دشوار است! من خیلی سعی کردم تا دیدگاهم را برای آنها توضیح دهم: "چون شما در پيله‌ای زندگی می کنید که دارای شرایط راحتی هست، و زندگی خوبی دارید، این مسئله را درک نمی کنید. ورزش در این سطح استرس زیادی دارد! شما را تحریک می کنند، به شما حرف های بد می زنند، به شما توهین می کنند. افراد حتی به عمد به سوی شما می آیند و شما را تحریک می کنند. آیا شما بازهم نرم و مطیع خواهید ماند، و اصلاً خشن نخواهید شد؟ آیا همه شما همیشه در حال عذرخواهی خواهید ماند؟ این مسیر رسیدن به آن اهداف بزرگ نیست. هیچ چیز از این روش در نخواهد آمد!"



در کل آن شرایط، مینوبه کمک زیادی به من کرد. او رهبری خود را نشان داد. او صلابت مردانه خود را نشان داد. او به سرعت وارد مسابقات جهانی شد و مدال های جهانی را بدست آورد. شاید بتوان گفت که او استحکام و قدرت جنگجویان قوی را بدست آورد و فهمید که باید چه بکند. من اغلب به او می گفتم: "من می خواهم این را بفهمی. گاهی اوقات تو باید در تمرینات، در آماده سازی، استرس داشته باشی تا بتوانی از استرس مسابقه عبور کنی!"

استرس بخشی از زندگی است. در شمشیربازی، استرس بخشی از اتفاقاتی است که در طول یک مسابقه رخ می دهد. حتی در لحظات دور از مسابقه، گاهی در کمپ های آموزشی، در جاده ها، در پروازها... من دوست نداشتم آنها آرام باشند. می خواستم بفهمند که این استرس چگونه است و آن را لمس کنند. در ابتدای کارم خیلی از ذهنیت ژاپنی عصبانی بودم. نمی توانستم درک کنم که چگونه در موقع برخورد با یک شکست

لبخند می زنند. به معنای واقعی کلمه، آنها سه دقیقه بعد از جنگ و مبارزه لبخند می زنند، و روال عادی خود را مانند قبل به خوبی ادامه می دهند. این خصوصیت مرا عصبانی می کرد، ناراحت می کرد. آنگاه شروع کردم به شمشیربازان آموزش بدهم که چگونه این ذهنیت می تواند به آنها آسیب برساند. من ایراد آن را با آنها در میان گذاشتم، کارهای زیادی انجام دادم و در نهایت همه اعضای تیم مانند یک گلادیاتور راه اندازی شدند!

حتی در زمینه **تمرینات ذهنی**، من به مبارز نیاز داشتم! به عنوان مثال، لحظاتی بود که اوپاما به دلیل مصدومیت دستش در تمرین شرکت نمی کرد، و من به کانو گفتم: "به تیغه او بتمان نزن، جور دیگری او را ببر. با فاصله به او ضربه بزن. نیازی نیست به دنبال شمشیر او بری!" اما کانو نمی توانست بدون بتمان اوپاما را ببرد. او بدون تماس با تیغه به او می باخت. او در تمرینات وقتی سه یا چهار امتیاز را از دست می داد و می فهمید که بدون بتمان نمی تواند مقابل اوپاما بازی کند، احساسات او می جوشید، و برای برد بتمان های خود را حتی قوی تر از قبل می زد. تا جایی که وقتی عصبانی می شدند ماسک هایشان را پرتاب می کردند، و به همدیگر نیز فحش می دادند. دیگر آن آرامش همیشگی که قبلا داشتند نبود. این بچه ها جوان هستند، و دیگر طوری لبخند نمی زنند که انگار هیچی برایشان مهم نیست. یک شخصیت مردانه در آنها ظهور کرد که خودش را نشان می داد. این چیزی است که من به آن نیاز داشتم - پرورش یک شخصیت مردانه در آنها، و من موفق شدم.



این فوق العاده جالب است. چگونه یک مربی اوکراینی با ژاپنی ها کار می کند؟ ژاپنی ها از یک طرف آدم های بسیار منظمی هستند. احترام به مربی و بزرگ تر جزو فرهنگ آنهاست. انضباط، فداکاری و حتی اطاعت در آنها بسیار است. از سوی دیگر، رایج است که ژاپنی ها احساسات خود را پنهان می کنند. اما برای پیروزی، به احساسات قوی نیاز هست. یک فرد ژاپنی می تواند نگرانی عمیقی در وجود خود داشته باشد، اما در عین حال لبخند بزند. چگونه با این موضوع کنار آمدید؟

واقعیت این است که آنها این واکنش های عاطفی را نشان نمی دهند. من دریافتم که آنها هیچ احساساتی از خود نشان نمی دهند، و من باید این احساسات را از آنها بیرون می کشیدم تا موفق شوند. آزمایشی را امتحان کردم. من چند بازی تمرینی را اجرا کردم و به آنها گفتم: "بچه ها، فقط زمانی به ضربه شما امتیاز می دهم که بعد از زدن آن فریاد بکشید و نوعی احساس از خودتان نشان دهید." این کار برای یکی دو ضربه اول یک پارادوکس ایجاد کرد، زمانی که آنها نمی توانستند احساسات را از خود بیرون بریزند. آنها حتی نمی توانستند فریاد بزنند. به آنها گفتم: "همه این ضربه ها غیر قابل قبول هستند و هیچ امتیازی به شما تعلق نمی گیرد!"

برای من مهم بود که احساسات آنها را بیرون بکشم و در عین حال رقابت سالمی در تیم ایجاد کنم. در تمام سال های مربیگری ام همیشه سعی کرده ام رقابت زیادی در درون تیمم ایجاد کنم. برای مثال، این ایتو بود که پس از کسب اولین مدال خود در در جام جهانی سوئیس، و سپس

در جایزه بزرگ و دوباره در جام جهانی به مدال رسید، اما با این همه تلاش به تیم راه نیافت. **کوماتو**، ورزشکار جوانی دیگری بود که شرایط المپیک را داشت اما در کازان به مدال نرسید و شکست خورد. دیگران هم بودند. باید رقابت سالمی وجود داشته باشد، و ضروری است که ورزشکاران احساس کنند **بدون فداکاری کامل کارشان هیچ حاصلی نخواهد داشت**. بدون رقابت، احساسات بسیار کمتر می شود، شور و شوق بسیار کمتری وجود خواهد داشت، و ما آن اشتیاق سوزان برای موفقیت را از دست خواهیم داد!

پنج نفر شرایط حضور در تیم اپه المپیک داشتند. **کوماتو** نفر پنجم بود. من این پنج نفر را به فدراسیون معرفی کردم. زیرا اگر کسی کووید می گرفت، یا بیمار می شد، مهم بود که ما یک بازیکن رزرو داشته باشیم. همه می دانستند که انتخاب سخت خواهد بود. من به اوایما هشدار دادم: "اگر برای تمرین به اوکراین نروی، کوماتو به جای شما در المپیک شرکت خواهد کرد." بلافاصله ورزشکاران به جنب و جوش افتادند و متوجه شدند که من شوخی ندارم. هیچ ساده انگاری در این مورد وجود نداشت. لازم بود هر کاری که مربی از آنها خواسته تا آخرین درخواست انجام دهند. حتی **ایتو** که می دانست شانس بسیار کمی برای شرکت در بازیها دارد، شاید هم تنها ۱٪ شانس، حتی او هم آنقدر سخت کار می کرد چون می خواست در المپیک که در کشورش برگزار می شد برسد، بنابراین همه کارها را بدون چون و چرا انجام می داد. او حتی پروسه تمرینی را بیشتر از تیم اصلی انجام می داد. او به همه نشان داد که دارد همه کارها را به خوبی انجام می دهد. گویا به همه اعلام می کرد که "من هم می توانم، من هم آماده‌ام! به من فرصت بدهید!" و این جنب و جوش او همه بچه ها را تشویق می کرد که آرام نگیرند و با ۱۰۰٪ توان کار کنند.



اعتراف به اشتباه گام دیگری در جهت موفقیت است

از آنجایی که خودت اعتراف کردی که اوایما را زدید، می خواهم در این مورد نیز از شما بپرسم. به خاطر این کار چند ماه از حضور در مسابقات بین المللی محروم شدید. چرا و چگونه این وضعیت ایجاد شد؟ بعد از آن چه رابطه ای با خود ورزشکار داشتید؟

بله، البته، این داستان یک راز نیست. ابتدا به شما می گویم اوایما کیست. در تیم، او نرم ترین و با استعدادترین فرد است و نه تنها در شمشیربازی. او آواز می خواند، چندین ساز می نوازد، او فردی بسیار توسعه یافته فرهنگی و فرهیخته است. اوایما از آن دسته افرادی است که من نباید می زدم، حتی به این دلیل که او از هر نظر فردی نجیب، مهربان و دوست داشتنی است.

زمانی که در یک مسابقه در آرژانتین بودم، شرایطی به وجود آمد که باعث شد احساسات من فوران کند. برگزارکنندگان، این مسابقات را برای مدت طولانی به تعویق انداخته بودند. وقفه های طولانی به مدت یک ساعت و نیم به وجود آمد که ورزشکاران ما را به شدت از تمرکز خارج کرد. شمشیربازان من شروع به باخت کردند، ضعیف شمشیربازی می کردند، و من احساس کردم که همه چیز از کنترل خارج شده است. احساس

خستگی می کردم. اوایما به مصاف یک کره ای رفت و نتیجه ۱۴ بر ۱۴ شد. من روی سکو نشسته بودم و کمک مربی ام با او کار می کرد. من آنجا روی سکو نشستم در حالی که نتیجه ۱۴:۱۴ بود. اتک های متقابلی صورت گرفت، سپس یک چراغ روشن شد که متعلق به ما نبود. اولش عصبانی نشدم. اوایما پشتش را به من کرد اما ناگهان دیدم که تیغه اش از وسط نصف شده است! او اعتراضی نکرد و داور تیغه شکسته او را ندید، به همین دلیل آخرین ضربه حریفش پذیرفته شد. اوایما به سادگی از پیست خارج شد و از آنجا دور شد.

به آنجا دویدم و فریاد زدم: "شمشیر شما شکسته است! مگر نمی بینی؟! چرا آن را به داور نشان ندادی؟" او با گیجی تمام و پر از استرس همانجا ایستاده بود و به من نگاه می کرد، فقط به من نگاه می کرد. چشمانش به من زل زده بودند، و به وضوح حتی یک کلمه از صحبت های مرا نمی فهمید. او نمی توانست ببیند، نمی توانست بشنود، نمی توانست پاسخ دهد. او اصلاً هیچ واکنشی نشان نداد، حتی یک تکان هم نخورد.

گفتم: "مگر نمی بینی، شمشیر تو شکسته است! جواب بده! چرا آن را به داور نشان ندادی؟" او به بالا نگاه کرد و کاملاً ساکت بود و شوکه شده بود. و برای خارج کردن او از شوک باید واکنش نشان می دادم و سعی کنم او را به خود بیاورم. بنابراین یک سیلی به گوشش زدم.

او بلافاصله به خود آمد و واکنش نشان داد و گفت: "بخشید، متاسفم!" بلافاصله متوجه شدم که کاری که انجام دادم اشتباه بود و واقعاً برای آن متاسف شدم. اما خیلی دیر شده بود - در آن زمان قطار دیگر ایستگاه را ترک کرده بود.



آنگاه صبح پیامکی از فدراسیون دریافت کردم که در آن دستور داده بودند که "در اتاقم بنشینم و دیگر به تیم کمک نکنم". من به بازیکنان دستورالعمل هایی در مورد اینکه چه حرکتی را انجام دهند، و چه کارهایی را ادامه دهند، دادم. من کمک مربی را برای هدایت تیم فرستادم و تمام. تیم به مقام اول رسید و بعد همه با هم به رستوران رفتیم. من عذرخواهی کردم. با اوایما صحبت کردم و احساساتم را توضیح دادم، سپس به نشانه آشتی با او شراب خوبی خوردم. البته، من عذرخواهی کردم و برای همه بچه ها توضیح دادم. واقعا شرمند شده بودم. همه را جمع کردم، عذرخواهی کردم. آنها گفتند که می داند که مربیان روس احساساتی هستند، ضمن اینکه من کلا یک فرد بسیار عاطفی هستم. آنها فهمیدند که من با تمام وجودم برای تیم حرص می خورم.

گفتم: "بچه ها، شما می دانید که احساسات من در آن لحظه به اوج خود رسیده بود، اما من هنوز همه شما را دوست دارم."

اعتراف به اشتباهات خود گام دیگری برای نزدیک شدن به تیم و موفقیت است. آنها فهمیدند و پذیرفتند. تمام شد، ما به حرکت رو به جلوی خود ادامه دادیم و با هم مدال را جشن گرفتیم.

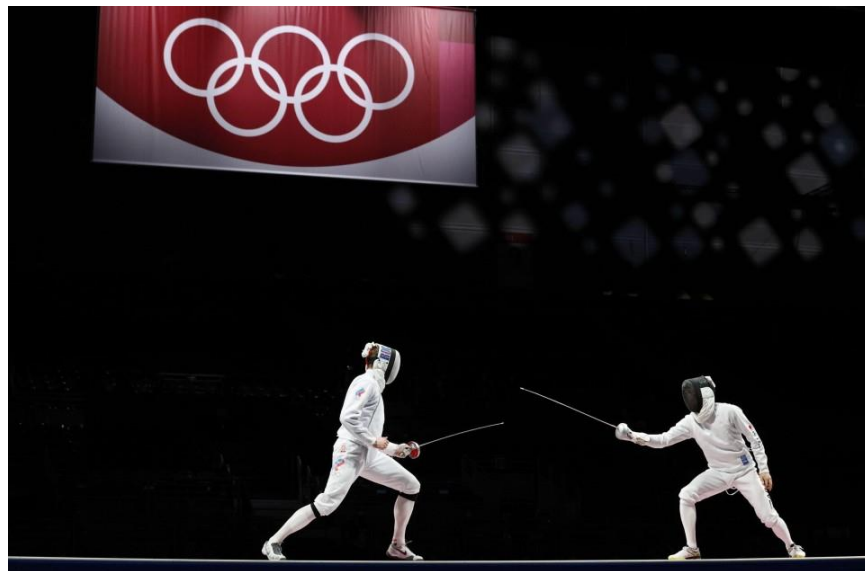
فدراسیون نمی خواست "ویژگی روحیه روسی" را درک کنند. قطعاً اشتباه من بود، در عین حال هم قبول دارم که با توجه به اینکه من یک خارجی هستم، یک فرد با فرهنگ متفاوت، نباید این کار را می کردم.

اویاما بلافاصله به فدراسیون گفت: "من نمی‌خواهم مربی تنبیه شوم!" اما شش ماه محرومیت برای من صادر شد. در آن لحظه ما دقیقاً در آغاز دوره شروع مسابقات قهرمانی ژاپن، قهرمانی آسیا، مسابقات گزینشی المپیک و قهرمانی جهان بودیم. من باید تیمی که در حال ساختن آن بودم هدایت می‌کردم. حتی از روی سکو هم نتوانستم با تیم کار کنم. کمی پیچیده بود. حتی در مسابقات قهرمانی آسیا که در ژاپن بود، نتوانستم با آنها کار کنم.

قبل از بازی کلیدی با چین دستورات روشنی به کمک مربی دادم. من گفتم مینوبه نباید در مقابل چینی‌ها بازی کند. حداکثر باید تنها یک بازی بکند، و آن می‌تواند اولین بازی باشد، وگرنه اصلاً بازی نکنند. به او گفتم: "به شیوه گرم کردن او نگاه کن، ببین چه حسی دارد! حداکثر در اولین بازی قرارش بده. فقط اولی! اولین بازی، اولین بازی یا اصلاً بازی نکنند!" خوب، او اولین بازی را انجام داد. مینوبه با اختلاف دو ضربه باخت، اما او را تغییر ندادند. ما بازی‌های زیادی در آسیا داشتیم. سپس در مسابقات جهانی، آنها یک کارت سیاه گرفتند که اکنون داستان آن زبانزد خاص و عام شده است.

از آن کارت سیاه برایمان بگویید.

در مسابقات جهانی، دیداری با اسرائیل داشتیم که در آنجا تعویضی کردیم. اویاما بازی هشتم را آغاز کرد. بازی ۰-۰ تمام شد، و یک کارت سیاه به دلیل عدم تمایل به مبارزه گرفتند. از آنجایی که ما حق جایگزینی نداشتیم اما تیم حریف داشت، آنها پیروز شدند. بعد معلوم شد که آنها نمی‌دانستند مسابقه تمام نشده و یک بازی دیگر مانده، و نتیجه مساوی بود. به همین سادگی! ما باختیم! این اشتباه فدراسیون بود، این اشتباه افرادی است که قوانین را به وضوح نمی‌دانند، اشتباهی در سطح عامل انسانی.



این مصاحبه طوری ویرایش شده است تا حجم آن قابل خواندن باشد و به سه قسمت تقسیم شده است. در بخش‌های ۱ و ۳ با مسیر رسیدن به مدال و چالش‌های پیش رو و تمرینات دشوار تیم ملی ایه ژاپن آشنا می‌شوید. هر سه بخش با تایید استاد الکساندر گورباچوک در این وبلاگ منتشر شده است.

باشگاه AFM از الکساندر گورباچوک، مربی تیم ایه آقایان ژاپن به خاطر در اختیار گذاشتن وقت گرانبهای خود و همچنین گشاده رویی اش بسیار سپاسگزار است. پاسخ‌های صریح و نظم قابل توجه او هم هیجان‌انگیز و هم الهام بخش است. ما از شما سپاسگزاریم مربی!

Igor Chirashnya